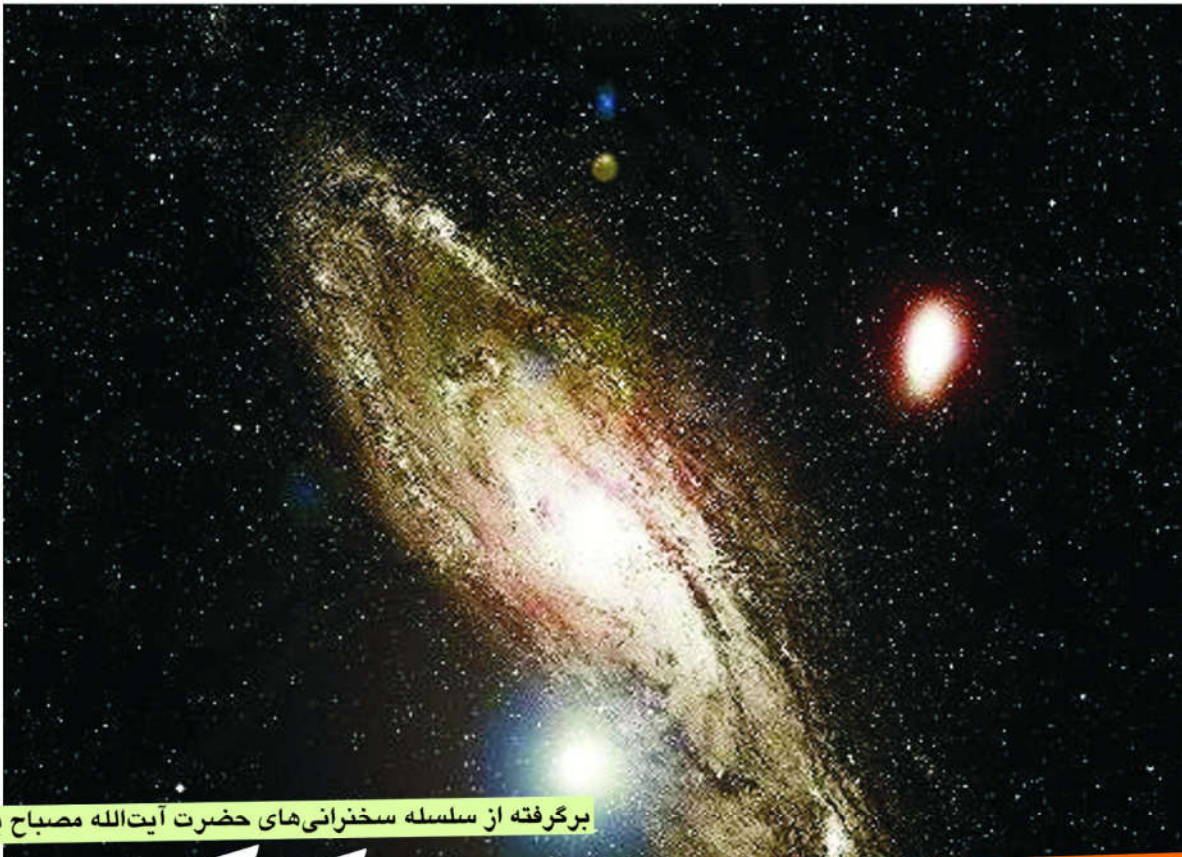




برگرفته از سلسله سخنرانی‌های حضرت آیت‌الله مصباح یزدی

چگونه عظمت خدا را درک کنیم؟

بگویند، دیگر از این بهتر نمی‌شد مسأله را توضیح داد. امروز آن کسانی که با مسائل کیهانی آشنا هستند، تا حدودی می‌توانند تصور کنند که کره زمین نسبت به منظومه شمسی چقدر کوچک است. اگر ما منظومه شمسی را به اندازه یک پرتقال تصور کنیم، کره زمین به اندازه یکی از آن برجستگی‌های روی پرتقال حساب نمی‌آید. اگر منظومه شمسی را نسبت به کهکشان که ما در آن هستیم حساب کنیم، به اندازه دانه ارزنی در مقابل یک خرمن به حساب نمی‌آید. نور خورشید، حدود هشت دقیقه طول می‌کشد تا به زمین برسد، با این که نور هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه می‌پیماید. آن وقت ببینید بین کره زمین تا خورشید چقدر فاصله است. بین یک کهکشان تا کهکشان دیگر گاهی ده میلیارد سال نوری فاصله است، این عالم چه عظمتی دارد! زمین بسیار کوچک‌تر از یک حلقه در مقابل یک اقیانوس است. کشور ما تنها نقطه‌ای روی این حلقه است. در این نقطه، شصت میلیون انسان زندگی می‌کنند. اگر انسان در این مقایسه بسنجد آن وقت کوچکی خودش را در مقابل عظمت این عالم جسمانی می‌فهمد. این همه اهمیتی که به نماز داده شده است، به نمازی مربوط است که با خشوع توأم باشد. یکی از چیزهایی که موجب خشوع در نماز می‌شود، حالت خوف از خدا است. «فلا تخشوه و اخشون». آیات زیادی در این جهت است که مؤمن باید از خدا خوف داشته باشد. شاید هر جا تقوای خدا هم به کار رفته است، آن جا نیز معنای خوف در آن اشراک شده باشد.

خوش‌بوتر است. خانه شما به واسطه عطر شما خوش بو است. سپس عرض کرد: یا رسول الله من امروز برای عطر فروشی خدمت شما نیامده‌ام، کار دیگری دارم. حضرت فرمودند: چه کار داری؟ او گفت: آمده‌ام از شما بپرسم چگونه می‌توانم عظمت خدا را درک کنم؟ می‌خواهم از شما یاد بگیرم. پاسخی که پیامبر (ﷺ) فرمودند، ما را به پاسخی که دادیم، مطمئن می‌کند. اگر یک انگشت در بیابانی بیفتد، نسبت این انگشت با این بیابان چقدر است؟ نمی‌توانید بگویید انگشت چقدر نسبتی با یک بیابان دارد. اما می‌گویید: خیلی کوچک است. این راهی است برای این که نسبت بین کوچکی و بزرگی را به گونه‌ای تصور کنیم. پیغمبر اکرم (ﷺ) به زینب عطا فرمودند: کره زمین با این عظمتش نسبت به آن چه او را احاطه کرده است «حلقه ملقاة فی فلات» مثل یک حلقه‌ای که در بیابان افتاده است. کل کره زمین نسبت به آن چه اطرافش را احاطه کرده است، مثل یک حلقه در یک بیابان است. همه این‌ها را وقتی نسبت به آسمان اول بسنجید، آسمان آن قدر بزرگ‌تر است که همه این‌ها تازه می‌شود «حلقه ملقاة فی فلات». وقتی آسمان اول را نسبت به آسمان دوم بسنجید، آسمان دوم آن قدر بزرگ‌تر است که آسمان اول در مقابل آن «حلقه ملقاة فی فلات» است. همین طور تا برسد به عرش و خورشید. آن زمان‌ها مسأله سال نوری مطرح نبود که بتوانند با سال نوری مسأله را توضیح دهند. حضرت برای یک خانم عادی وقتی می‌خواستند عظمت عالم را

معرفت ما از

همین مفاهیم مادی شروع می‌شود. بزرگی‌ای که ما می‌فهمیم، چیزی است که حجمش زیاد است. سپس متوجه می‌شویم موجوداتی نیز هستند که حجم ندارند و جسمانی نیستند، توسعه‌ای در مفهوم بزرگی می‌دهیم و می‌گوییم: نوعی بزرگی دیگر نیز داریم که معنوی است. ما چاره‌ای نداریم، زیرا ذهن ما ابتدا از مفهوم بزرگی جز حجم چیزی درک نمی‌کند. در نهج البلاغه آمده است که مورچه خیال می‌کند که خدای او دو شاخک دارد، چون این شاخک برای مورچه خیلی نقش دارد، خیال می‌کند که اگر موجودی شاخک نداشته باشد، ناقص است. ابتدا باید از همین مسیر مادیات شروع کنیم و کم‌کم این درک‌های حسی را تجربه کنیم تا مقداری به درک‌های ماورایی نزدیک شویم.

حال که شناخت جسمانی ملاک نیست و آن رؤیت قلبی هم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمود، ما نداریم، چطور عظمت خدا را درک کنیم تا با توجه به عظمت خدا حالت خشوعی در ما پیدا می‌شود؟ در اصول کافی حدیثی هست که فرمود:

خانمی بود عطر فروش و اسمش زینب عطاره بود. او به خانه پیغمبر اکرم (ﷺ) می‌آمد و اصحاب از او عطر می‌خریدند و گاهی خود پیغمبر نیز از او عطر خریداری می‌کردند. حضرت یک روز که به منزل تشریف آوردند، بوی عطر استشمام کردند و پی بردند که زینب عطاره این جاست. به او فرمودند: «مهما اتینا طابت بیوتنا» شما هر وقت خانه ما می‌آیید خانه ما خوش‌بو می‌شود. او که خانم مؤدبی بود، عرض کرد: یا رسول الله بوی شما از عطر من

**خدایا! پناه می‌برم به تو
از این که بر من غضب کنی.
ما با اولین گناهمان مستحق
می‌شویم که خداوند نعمت‌هایش
را از ما بگیرد. وقتی ده‌ها و صدها
و هزاران گناه داشته باشیم،
باید چه حالی پیدا کنیم؟**



آسمان بلند کنیم. خدایا پناه می‌برم به تو از این که بر من غضب کنی. ما با اولین گناهمان مستحق می‌شویم که خداوند نعمت‌هایش را از ما بگیرد. وقتی ده‌ها و صدها و هزاران گناه داشته باشیم، باید چه حالی پیدا کنیم؟ اگر انسان به این‌ها فکر کند آن وقت متوجه می‌شود که در مقابل خدای متعال، چقدر باید شرم‌منده باشد. اینجا است که حالت شکستگی و خشوع پیدا می‌شود. پس فکر کردن درباره این‌که گناه وقتی در مقابل یک شخص بزرگی باشد، چقدر وحشتناک است، نماز را با خشوع توأم می‌سازد و بسیاری از زشتی‌ها و پلیدی‌ها را جبران می‌کند. در روایت است چشمی که از خوف و خشیت الهی بگیرد، خداوند منان آن چشم را دیگر عذاب نمی‌کند. پس یک راه این است که قبل از نماز مقداری درباره زشتی گناهان و آثار بدی که دارد، بیندیشیم تا کم‌کم این حالت برای ما ملکه شود. هر قدر معرفت انسان کامل‌تر شود، محبتش نسبت به خدای متعال بیش‌تر و متقابلاً نسبت به دنیا و لذایذ آن کم‌تر می‌شود و حالت خشوع بیش‌تری در او ظاهر می‌شود.

و بالاترین ترسشان این است که از وصال او محروم بمانند و به فراق مبتلا شوند. این نوع خوف، خوف از فراق است.

کسان دیگری هستند که خوفشان این است مبادا از نعمت‌های آخرت محروم شوند. کسانی که از ما معرفت کامل‌تری دارند، بیش‌ترین ترسشان این است که در عالم آخرت خدا به آن‌ها اعتنا نکند. آیاتی در قرآن هست که وقتی خدای متعال برای بعضی از مردم بالاترین عذابش را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «و لا یکلمه الله و لا ینظر الیه یوم القیامة» این‌ها آنقدر پست شده‌اند که دیگر روز قیامت خدا با این‌ها حرف نمی‌زند و به آن‌ها نگاه نمی‌کند. کسانی که از مراتب محبت حتی نسبت به مخلوقین بهره‌ای داشته باشند، می‌دانند که برای یک دوست، هیچ چیز دردناک‌تر از این نیست که دوستش به او اعتنا نکند و یا او قهر کند.

پس بعضی خوفشان از این است که نکند خدا به آن‌ها توجه نداشته باشد. خیلی دلشان می‌خواهد وقتی می‌گویند: «یا الله» او بگوید: «لیبک» آیا کسانی هستند که «لیبک» خدا را بشنوند؟

یکی از خواسته‌های حضرات معصومین (علیهم‌السلام) از خدای متعال همین بود که خدایا وقتی ما می‌خواهیم با تو حرف بزنیم، تو رویت را به ما کن. «اقل علی اذا ناجیتک» خدا که پشت و رو ندارد. ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌خواهند خداوند با توجهی، با گوشه چشمی، با لبخندی به آن‌ها رو کند. خوف عده‌ای این است که نکند مورد بی‌اعتنایی خدا قرار گیرند و خداوند به صدای آن‌ها توجه نکند. این برایشان از عذاب جهنم دردناک‌تر است.

ما که از این معرفت‌ها محروم و کم بهره هستیم، باید از عقوبت‌ها و آثار گناهانمان بترسیم. شاید صدها آیه در وصف عذاب‌های جهنم داریم. جهنمیان وقتی خیلی تشنه می‌شوند و مجبور می‌شوند که آب بخورند، آب‌گندیده‌ای به آن‌ها داده می‌شود. در روایات است که اگر یک قطره از آن آب‌گندیده روی زمین چکیده شود، از تعفن آن همه موجودات زنده می‌میرند. اگر به این‌ها دقت کنیم آن وقت متوجه می‌شویم که با این گناهانمان، مستحق چه عذاب‌هایی هستیم.

اگر شما دوستی داشته باشید و حق زیادی هم بر شما نداشته باشد، نه شما را آفریده باشد، نه غذا و لباس به شما داده باشد و به شما بگوید: حرف فلانی را گوش نکن، او دشمن من است، اگر حرف دشمن را گوش دهید دیگر می‌توانید در چشمش نگاه کنید! هر گناهی که ما می‌کنیم، اطاعت دشمن است و مخالفت با دستوری است که خدا از روی مهربانی، به ما داده است. اگر خوب فکر کنی متوجه می‌شوی که با یک نگاه انسان به نامحرم، خداوند می‌تواند بگوید: این چشم را به تو نداده‌ام که از آن این‌گونه استفاده کنی، حال که به ضرر خود استفاده کردی آن را از تو می‌گیرم.

امام سجاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: پروردگار! اگر من آنقدر گریه کنم که مژه‌های چشمم بریزد و آنقدر ناله کنم تا صدایم خاموش شود، از خجالت نمی‌توانم سر به

در دعاها و مناجات‌ها مضامینی که حاکی از خوف باشد، فراوان است. از سیره پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و بزرگان دین همه و همه نقل شده است که برای آن‌ها حالت خوف وجود داشته است و حتی در بعضی موارد حالتی شبیه رعشه و غش به آن‌ها دست می‌داده است. اصل این مطلب با فرهنگ امروزی دنیاگرایانه و مادی سازگار نیست. انسان اصولاً از هر چیزی که موجب ترس، نگرانی، گریستن و زاری کردن باشد، خوشش نمی‌آید. مخصوصاً در این زمان همه به دنبال شادی، دست‌افشانی و پایکوبی هستند، ولی به هر حال خوف چیزی است که در قرآن، روایات و سیره ائمه (علیهم‌السلام) به روشنی دیده می‌شود.

(۱) ملاک ترس از خدا

بعضی می‌گویند: مگر خدا ترسناک است که انسان باید از او بترسد؟ جواب ساده‌ای هم دارد که در واقع ما از گناهان خودمان می‌ترسیم. این که می‌گوییم از خدا بترسیم، به خاطر این نظامی است که خدای متعال مقرر فرموده است. چون خدا این نظام را برقرار فرموده است و اختیار همه کارها به دست او است، می‌گوییم از او می‌ترسیم.

(۲) راه کار پیدایش ترس از خدا

حال چه کنیم که این حالت خوف در ما پیدا شود؟ خوف بندگان از خدا بر حسب مراتب ایمان و معرفتشان متفاوت است. کسانی که به مقام قرب الهی رسیده‌اند، خوف‌هایی دارند که ما نداریم. نمی‌فهمیم که خوف آن‌ها از چیست؟ دورنمای خیلی مبهمی را بر حسب مراتب معرفت خودمان از بعضی کلمات که در دعاها و مناجات‌ها وارد شده است، حدس می‌زنیم. «فهمنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابیک فکیف اصبر علی فراقک» گیرم می‌توانستم بر عذاب تو صبر کنم، با فراق تو چه کنم؟ از این‌جا انسان می‌فهمد که بزرگان، ترس‌های دیگری داشته‌اند که خیلی از ترس‌های ما قوی‌تر بوده است. آن‌ها با این که می‌دانستند عذاب‌های آخرت چقدر سخت و دردناک است، ولی می‌گفتند: خدایا تحمل آن عذاب‌ها آسان‌تر از تحمل فراق تو است و این چیزی است که ما خیلی سر در نمی‌آوریم.

کسانی که با عالم محبت آشنایی دارند، می‌دانند بزرگ‌ترین نیاز کسی که دارای محبت است، این است که مورد توجه محبوبش قرار گیرد و به وصال او نایل شود. البته وصالش را هم نمی‌دانیم یعنی چه؟ واژه‌ای است که در مقابل فراق به کار می‌رود. هر کسی به اندازه مرتبه محبت و به اندازه کمال محبوبش لذتی خواهد برد که با هیچ چیز قابل توصیف نیست. اگر مناجات‌محبین را مطالعه فرمایید و در مضامینش دقت کنید، کمی آشنا می‌شوید که ائمه اطهار (علیهم‌السلام) چه معنایی را از محبت خدا درک می‌کردند. کسانی که مرتبه‌ای از محبت الهی را داشته و مزه‌اش را چشیده باشند، هیچ چیز دیگری برای آن‌ها ارزش ندارد. کسانی که از این معانی چیزی می‌فهمیدند، نهایت آرزوی‌شان این است که به وصال محبوبشان برسند